مجلس هفتاد و سوم‌

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم‌

بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

وصلّى اللَه على سیدنا و نبینا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بیته الطّاهرین، و اللعنة على أعدائهم أجمعین‌

 صحبت و بحث راجع به كیفیت ارتباط و معاشرت بین پدر و فرزندان و متقابلًا و همینطور بین زن و شوهر و نحوه ارتباط بین آنها و كیفیت اطاعت زن از شوهر و حقوقی است كه مرد بر همسر خود دارد و راجع به حقوق زن و همسر بر شوهر و همینطور راجع به حقوق مرد بر فرزندان بود و قدری صحبت شد. ولی از آنجایی كه مسأله ارتباط و كیفیت معاشرت بین زوجین از حسّاسیت و ظرافت خاصّی برخوردار است از این جهت یك قدری باید بیشتر این مسأله باز بشود و اگر به حول و قوّه الهی بشود بعضی از ابهامات موجود در این مسأله را روشن كرد خیال می‌كنم مسأله محل و مناسبت این را داشته باشد، متأسفانه اظهار نظر در این مسأله خیلی زیاد است و

هر کسی از ظّن خود شد یار من‌ \*\*\* واز درون من نجست اسرار من‌

 تعابیری كه در متون دینی از ناحیه ائمّه علیهم‌السّلام و حتّی در قرآن مجید راجع به این موضوع آمده است قدری مسأله را مبهم و مجمل و تا حدودی شبهه برانگیز نمایانده است و این موجب بروز سئوالها و انتظار پاسخهای مناسب در این زمینه شده است. بیشترین این مسائل مربوط می‌شود به كلماتی كه از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج‌البلاغه راجع به موقعیت و توان زن در ارتباط با مسائل‌

 اجتماعی و قضاوت و دیدگاه او نسبت به حوادثی است كه اتّفاق می‌افتد. موارد متعدّدی از كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام سراغ داریم كه راجع به این موضوع در نهج‌البلاغه ذكر شده است. یكی از آن موارد، بعد از جریان و واقعه جنگ جمل كه عایشه با دستیاری طلحه و زبیر، امّت اسلامی را بر علیه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شوراند و آنها را به جنگ و كشتن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به واسطه نامه‌هایی كه این طرف و آن طرف پراكنده می‌نمود و خود را زوجه رسول خدا و امّ المؤمنین یعنی مادر همه مؤمنین قلمداد می‌كرد، بوجود آمد.

 یعنی اوّلین فتنه در اسلام بعد از رسیدنخلافت در جایگاه خودش و بعد از استقرار خلافت در موقعیت واقعی خودش، از درون خود خانه رسول خدا شروع شد، زن رسول خدا و همسر رسول خدا، نزدیكترین فرد به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، از همسر یك همچنین شخصی بر علیه امیرالمؤمنین فتنه شروع شد و این خیلی مسأله مهمّی است و اسراری در این مسأله نهفته است. نامه می‌داد به این طرف و آن طرف، همان كسی كه (جالب اینجاست) در مخالفت با عثمان به واسطه امور اقتصادی و امور معیشتی، دشمن‌ترین افراد نسبت به عثمان بود، چون عثمان سهمیه او را از بیت المال كم كرده بود و آنچه را كه عمر و ابوبكر برای او تعیین كرده بودند تقلیل داده بود، این عثمان دیگر كافر شده بود (تكفیر و ارتداد كه این روزها خیلی رواج دارد، این مسأله از سابق بوده است!) می‌گفت‌

 اقْتُلُوا نَعثَلًا فَقَد کفَر

 این نعثل بچّه یهودی را بكشید، این كافر شده است.

 چرا كافر شده است؟ چون سهم ما را كم كرده است! حالا ببینید این مسأله چقدر جایگاه مهم و تعابیری كه آورده می‌شود واقعاً چقدر در جایگاه واقعی خودش قرار دارد، چون سهمش از بیت المال كم شده است كافر شده است! اقتلوا نعثلا، نعثل یك یهودی بود كه در مدینه لنگان لنگان راه می‌رفت و این خلیفه ثالث ما مسلمین، جماعت مسلمین، چون ایشان لنگ بودند ایشان این خلیفه را به همان یهودی در مدینه تشبیه می‌كرد از نظر قیافه و ...

 علی كل حال این زوجه رسول خدا به واسطه سوء استفاده از موقعیت خودش و به واسطه سوء استفاده از احساسات مردم احساساتی كه با عقل توأم نیست، احساساتی كه بر روی عقل پوششی می‌گذارد و احساساتی كه قضایا را براساس تخیلات و براساس تصوّرات ارزیابی می‌كندف آمد بر علیه امیرالمؤمنین و خلیفه‌ای كه خدا تعیین كرده و خلیفه‌ای را كه مردم تعیین كرده بودند ...

 خصوصیت خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این است كه دو جنبه داشت بر خلاف خلافای سابق كه به دروغ انتخاب خلیفه اولی را انتخابی آزاد و به شكل دموكراسی مطرح می‌كردند، در حالتی كه اینطور نبود. كسی كه نسبت به داستان سقیفه اطّلاع داشته باشد و اخبار سقیفه را مطالعه كند خواهد فهمید كه این انتخاب یك انتخاب به جبر و زور بود كه چه نحوه آمدند ... و حركت قبل از فوت رسول خدا شروع شد، تبادل اطّلاعات قبل از فوت رسول خدا از داخل منزل پیغمبر به واسطه همین عایشه و حفصه شروع شد و اینها با تصریح رسول خدا بر مغادرت و خروج از مدینه و حركت به سوی بلاد روم برای نبرد و جنگ با آنها، با وجود این تصریح رسول خدا

 كه بالاترین فرد است دیگر، بالاترین فرد، با وجود این در بیرون از مدینه ماندند به عذرها و بهانه‌هایی و همین كه رسول خدا از دنیا رفت اصلًا نگفتند این كجا بود، در كدام منزل هست، در كدام اتاق مرده، زنده دفن شده یا نه ...

 حركت كردند به سوی سقیفه بنی ساعده و در آنجا به واسطه ایادی خودشان آن عدّه را جمع كردند و مشغول سخنرانی و خلاصه آن را كردند خلیفه بر مسلمین و بعد هم نگذاشتند اصلًا اسم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مطرح بشود. وقتی یك نفر آمد گفت پس علی چه شد؟ همین عمر، دوّمی، آمد آنچنان با مشت بر دهان او زد كه خون از دهان او جاری شد و افراد دیگر آمدند و او را زیر مشت و اینها گرفتند. این طوری خلیفه اول انتخاب شد، خلیفه اولّی كه در این انتخاب نه حضور سلمان در آنجا مطرح بود، نه اباذر، نه عمّار، نه قیس بن سعد بن عباده، نه بزرگان مهاجرین، هیچكدام از اینها نبودند، نه طلحه و نه زبیر و نه عبّاس، بالأخره اینهائی كه در آن موقع جزو معاریف بودند. كیفیت خلافت ابوبكر به این شكل بود.

 خلافت عمر هم به واسطه وصایت او بود، دموكراسی در كار نبود. عمر گفته بود كه، ابوبكر گفته بود كه بعد از من عمر باشد و یك نفر نگفت نه، حالا ما این قضیه را به شور بگذاریم. و همین مردم آمدند و قبول كردند یعنی گفتند چون ابوبكر گفته ... و عجیب اینجاست كه بعد از عمر هم به واسطه ترفندی كه او زده بود حكومت را از یك نظر دموكراسی منشانه و از طرف دیگر با شرایط و

 قیودی و شروطی كه گذاشته بود انحصار در عثمان می‌كرد كه آن هم خودش داستانی دارد به نحوی كه اگر كسی مخالفت كند گردن او را بزنید. این چه خلافتی است جناب آقای عمر؟ كسی كه مخالفت كند با آن دو نفر دیگر باید گردنش زده بشود! این شد معنای رأی گیری؟ این شد معنای انتخاب؟ یعنی جوری شرایط را ایشان پی ریزی كرده بود كه چاره‌ای نبود جز اینكه عثمان خلیفه بشود. این بحمداللَه از افتخارات برادران اهل تسنّن ما است.

 امّا امیرالمؤمنین چطور انتخاب شد؟ اوّلًا انتخاب امیرالمؤمنین به نصّ و تصریح رسول خدا بود این یك، جلوی بیش از سی هزار نفر هم بود و غیر از آن همانطوری كه من عرض كردم در بعضی از جلسات، اگر جریان عید غدیر هم نبود و جریان تصریح رسول خدا هم نبود و فقط به اندازه یك جو عقل در كلّه این مردم بود غیر از امیرالمؤمنین جای دیگری نمی‌بایست بروند و این دیگر اظهرُ منِ الشمس است. یعنی ما برای اثبات خلافت امیرالمؤمنین احتیاج به جریان غدیر نداریم، ما برای اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام احتیاج به نصّ رسول خدا نداریم، احتیاج به آیه‌ ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً ... المائدة، ٣ نداریم.

 این شخص هست بقیه هم حاضر هستند، بسم اللَه، خودتان بیاید ببینید. این آقا نمی‌داند در دستش پنچ تا انگشت است یا شش تا انگشت. این یك طرف قضیه. یك طرف قضیه هم كه [امیرالمومنین‌] می‌گوید

 سلونى قبل ان تفقدونى‌

 از آسمان بپرسید یا از زمین، از هر كجا می‌خواهید بپرسید. خب این دیگر یك بچّه پنج‌

 ساله هم قضاوت می‌كند این مسأله، مسأله معمّای چند مجهوله نیست كه حالا فرض بكنید كه بزرگان قوم باید بیایند و بنشینند و خُبرا بیایند و بنشینند و اهل حلّ و عقد بیایند و بنشینند و راجع به این مسأله قضاوت كنند. اصلًا این مسأله را به بچّه‌ها بسپارید، مسأله خیلی روشن است، نیازی به منصوب بودن از جانب رسول خدا ندارد. نیازی به انتصاب از جانب خدا ندارد، نیازی به رأی گیری ندارد، نیازی به جریان غدیر ندارد، مع ذلك با تمام این احوال همه این مسائل واقع شد، همه این حرفها واقع شد و پناه بر خدا از جهل كه واقعاً این جهل چه می‌كند؟

 یعنی این جهل چطور می‌آید روی بدیهی‌ترین مسأله واقعی را می‌پوشاند، روی ابتدایی‌ترین مطلب را می‌پوشاند و این برای ما عبرت است ها، واقعاً این برای ما عبرت است. من خدمتتون عرض كردم اگر یك مسلمان بخواهد واقعاً در راه خدا قدم بردارد، مطالعه تاریخ و سیره امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای او كفایت می‌كند، نیاز به چیز دیگر نداریم. یعنی جریان تاریخی و مسائلی كه اتّفاق افتاده كفایت می‌كند. حالا این امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با این وضع مردم آمدند انتخاب كردند، انتخاب هم نكردند، بلكه به زور، درب منزل امیرالمؤمنین شكسته شد، آنچه كه در تاریخ داریم اینطور آمدند و امیرالمؤمنین را از منزل بیرون كشیدند و مردم فریاد می‌زدند كه یا علی تا قبول نكنی از اینجا نمی‌رویم.

 خب دیگر چكار كند حضرت؟ تا قبول نكنی نمی‌رویم ... این انتخاب امیرالمؤمنین بود، حالا این مردم انتخاب كردند، خدا هم انتخاب‌

 كرده، رسول خدا هم بیان كرده در عین حال این عجوزه، زن رسول خدا بلند می‌شود سوار بر شتر، نامه می‌دهد این طرف و آن طرف، كه بلند شوید بیایید كه علی قاتل عثمان است! بیایید خونخواهی كنید! علی را بكشید! تو را خدا ببینید زمانه به چه وضعی افتاده؟ آن آیه كه می‌گوید يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً الأحزاب، ٣٢ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى‌ الأحزاب، ٣٣ اینها كجا رفت؟ این آیات قرآن مال كی بود؟ یا نه این آیات مال ما نیست؟ ای زنان رسول خدا موقعّیت شما با موقعّیت سایر افراد تفاوت می‌كند؟ و قرن فی بیوتكن، برید در منزلتان بنشینید، نیایید بیرون تبرّج یعنی خود آرایی، یعنی ابراز، یعنی خود را به مردم نشان دادن، بله این چیزی كه فعلًا به این آیه از همه آیات بیشتر دارد عمل می‌شود!! خود را به مردم نشان دادن، فعلا كه می‌گویند بیایند برای مردم هم بخوانند اشكال ندارد! تك خوانی هم اشكال ندارد! خانمها بیایند بخوانند!

 من چند روز پیش در جایی بودم یكنفر فتوی داده بود حتی دیدن زنهای مسلمان در فیلم بصورت عریان اشكال ندارد!! گفتم الحمدلله این كه دیگر خیلی واقعاً عالی شد! تا به حال صحبت از یهود و نصاری بود حالا مسلمانها هم كه از این فیض الحمدلله بهره‌مند می‌شوند! این شد معنای فقاهت، این شد معنای مرجعیت و تقلید، نعوذ باللَه، اشكال ندارد! بله، كی گفته كه فتنه به پا می‌شود؟ كی گفته كه فساد به پا می‌شود؟ خودش فی حد نفسه اشكال ندارد، حالا اگر باعث فساد شد آن مسأله‌

 دیگری است! عجب پس جنابعالی خانمتان هم تشریف بیاورند در همین فیلم و همه ببینند! معنایش این است دیگر.

 شما ببینید این دین پیغمبر دست كی‌ها افتاده! تعجّب نكنید! شریح قاضی آمد و فتوی به قتل امام حسین داد، نه آقاجان داریم هیچ تعجب ندارد، داریم با چشممان می‌بینیم، فتوی های زیاد و نقل اقوال متناقض. این جناب سپهبد عایشه همسر رسول خدا شروع كردند ...، قبلًا سرباز هم نبود یكدفعه شد ژنرال، صبح از خواب بلند شد شروع كرد نامه نوشتن، فرمانده لشكر ژنرال است دیگر، شد ژنرال، یكشبه از سرباز صفری شد ژنرال، چند تا از این قُپه و قاپون و نمی‌دونم طناب و از این زنجیرها گرفت و شروع كرد نامه دادن به آن طرف و این طرف، زوجه رسول خدا، بیایید به كمك و علی را كه قاتل عثمان هست بیایید بكشید و تكه تكه كنید. پناه بر خدا، یعنی حتّی مثل آب خوردن، مثل آب خوردن بیایید علی قاتل است.

 خب به توچه كه قاتل عثمان است؟ مگر تو ولی دَمَ او هستی؟ علی قاتل عثمان است! بسیار خب اولیای عثمان بلند شوند خودشان بیایند قصاص كنند تو چه كاره هستی؟ تو زن رسول خدا چكاره هستی؟ كی به تو یك همچنین مأموریتی داده؟ پیغمبر گفته بود؟ بر فرض علی، عثمان را كشته، اولیاء دارد بلند شوند بیایند اثبات بكنند و محكمه قضاوت می‌كند هر كسی مقصّر بوده، به عمد بوده، طبق شرایط اعدامش می‌كنند، به قتل می‌رسانند، قصاص می‌كنند. هر جای قضیه را شما نگاه كنید می‌بینید بطلان در بطلان، و احساسات در احساسات و تخیلات در تخیلات، چرا؟ كار افتاده دست جناب ژنرال‌

 عایشه! ایشان دارد برای مردم تكلیف تعیین می‌كند.

 بله، زمام امور را درست می‌گیرد: از این طرف حمله كنید ...، ما داریم دیگر در تاریخ، از آن طرف حمله كنید، این ور بزنید، آن ور را بزنید ... امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بعد از اینكه این فتنه را خواباندند و مسأله جنگ تمام شد یك عبارتی دارند كه آن عبارت به ضمیمه سایر عبارتها معنای خاصّی را دارد. حضرت در آنجا این جمله را می‌فرمایند

 وامّا عایشَةُ فَقَدْ ادْرَکها ضَعْفُ رأى النِساء

 عایشه كوتاهی رأی زنان او را شامل گردید و شامل حال او هم شد (و بعد از طی جملاتی كه راجع به این قضیه انشاءاللَه در جلسات بعد ... چون حالم خیلی مساعد نیست برای شرح این مسأله در جلسات بعد صحبت می‌شود، فقط در امروز می‌خواستم به مقدمه‌ای بپردازم برای ورود در این بحث) حضرت می‌فرمایند و

 امّا عایشه فقد ادرکها ضعف رأى النساء.

 ضعف رأی زنانگی او را برانگیخت و دست به این اقدام زد و امّا من علی چكنم؟

 وامّا حسابها، فالحسابُ على اللَه یعفو أن من یشاء و یعذب من یشاء

 ، حسابش با خداست زن رسول خداست، احترامش محفوظ است‌

 فالحساب على اللَه‌

 ، خدا می‌داند، هر كسی را كه بخواهد می‌بخشد، و هر كسی را ...، این كلام امیرالمؤمنین واقعاً معجزه است، یعنی اگر یك آدم بی دین ولی با انصاف، دین نداشته باشد ولی انصاف داشته باشد می‌گوید این كلام، كلام امیرالمؤمنین است. این كه می‌خواهم عرض كنم بخاطر یك مطلبی است كه بعد می‌خواهم بگویم یعنی نگاه كنید این چه‌

 مردی است و این چه شخصیتی است و این چه نفسی است كه این بلا را به سر افراد آورده، مقابلش افراد را تحریك كرده، از طرفین از مسلمین كشته شد، هم از آن طرف كشته شده و هم از این كشته شده، عده زیادی، بالأخره آن افرادی هم كه گول این را خوردند مسلمان بودند دیگر، كافر كه نبودند، خب گول خوردند، مگر الآن اینطور نیست؟ همیشه همینطور بوده، در تمام وقایعی كه ما می‌بینیم و اختلافاتی كه ما می‌بینیم این خطوط را مشاهده می‌كنیم كه عده‌ای به دنبال دیگری به جان هم افتادند.

 در جریان مشروطه چه بود؟ یك عده دنبال این آقا و یك عده دنبال آن آقا می‌زدند به تیپ هم و تیر و قتل و كشتار، این شد جریان مشروطه، در همه جریانها مسأله این بود دیگر، از اول همینطور بوده. بالأخره چهره‌های شاخصی كه موجب جلب نظر افراد بودند در دو طرفین مسأله وجود داشتند و الّا خب افراد كه این طرف و آن‌طرف نمی‌رفتند، بعد از همه این مطالب امیرالمؤمنین می‌فرماید

 فالحِساب على اللَه‌

 ما كاری به عایشه نداریم، احترام رسول خدا اقتضا می‌كند كه ما دست به ایشان نزنیم، خدا خودش می‌داند با ایشان چه معامله‌ای بكند و بعد برای آن جهت احترام، خیلی عجیب است مسأله جنگ جمل و كاری كه امیرالمؤمنین كرد، واقعاً مغز انسان را به دَوَران می‌اندازد كه حضرت چه قدرت نفسانی داشته است، چه افقی برای او بوده، در چه عالمی وجود داشته كه اصلًا به اندازه سر سوزنی حِقْد و كینه و نقص و تخیلات و هیچ و هیچ هیچ اصلًا تصّورش هم در وجود این شخص، اصلًا تصورش هم محال است.

 آن وقت این كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را می‌آیند می‌گویند سندش معلوم نیست! انتسابش به آن حضرت مشخص نیست! كی این حرفها را می‌زند؟ امثال بنده، این كلامی كه اگر در نهج‌البلاغه فقط همین یك جمله بود، كفایت می‌كرد كه شخصیت امیرالمؤمنین را نشان بدهد. این یكی از مواردی است كه موجب سؤال است اینكه حضرت می‌فرماید

 وامّا عایشة فقد ادرکها ضعفُ رأى النساء

 یعنی چه؟ مگر زنان كوته فكر هستند؟ مگر زنان رأی آنها و بینش آنها مصاب نیست؟ یا مصیب نیست؟ آیا رأی زنان به چه دلیل از رأی و بینش و تفكر مردان پایین‌تر است و آیا این مسأله منطبق با واقع است یا منطبق با واقع نیست و صرف یك كلام است؟ این یكی از عباراتی است كه در نهج‌البلاغه موجود است.

 عبارت دیگری كه در نهج‌البلاغه هست، در نامه‌ای كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یا در وصیتی كه برای امام حسن علیه‌السّلام بعد از مراجعت از صفین در جایی به نام حاضرین می نویسند هست كه بسیار وصیت عجیبی است. این وصیت به اعتقاد من واجب است، واجب است بر هر مسلمان و شیعه امیرالمؤمنین كه هر از چند گاهی یك بار این وصیت را مطالعه بكند، یعنی واقعاً امكان ندارد شخصی شیعه امیرالمؤمنین باشد و خود را از مطالعه این وصیت بی‌نیاز بداند، عجیب مسائلی هست‌

 مِنَ الوالِد الفان المقر للزّمان ...

 كه ابی الحدید می‌گوید من نمی‌توانم تعجب خودم را و حیرت خودم را پنهان كنم از این عباراتی كه امیرالمؤمنین در این وصیتنامه دارد. همان وصیتنامه‌ای كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در وصیتنامه‌شان نوشتند كه با

 وجود وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در حاضرین به امام حسن مجتبی علیه‌السّلام دیگر وصیت كردن و امر به موارد تقوی و امثال ذلك كردن، دیگر موجب شرمساری است. این وصیت همان وصیتنامه امیرالمؤمنین است. حضرت در آنجا مطالب عجیبی دارند. یكی از مطالبی كه حضرت در آنجا دارند این فقره است، البته چند فقره است من جمله می‌فرمایند

 وانْ شِئْتَ انْ لا یعْرِفْنَ غَیرَک فَافْعَلْ‌

 آن كه فعلًا دارد انجام می‌شود در جامعه ما!! ای حسن اگر می‌توانی كاری انجام بدهی كه زن تو غیر از تو را نشناسد و نبیند آن كار را انجام بده. اگر می‌توانی، یعنی تاكید نسبت به محدودیت معاشرت زنان.

 امروزه بحمد اللَه وقتی كه در منزل باز می‌شود و مهمان می‌آید اوّل كسی كه از مهمان مرد استقبال می‌كند خانم منزل است، قبل از شوهر، دست می‌دهند و چه بسا مسائل دیگری هم اتفّاق می‌افتد، بعنوان چی؟ خیر مقدم گفتن و بعد هم می‌آیند می‌نشینند و صحبت می‌كنند و می‌گویند و می خندند و ... می‌گویند آقا چه اشكالی دارد؟ اسلام كه جلوی نشاط را نگرفته! اسلام، اسلام، بله شاید جلوی چیزها را هم نگیرد، اسلام جلوی نشاط را نگرفته، اسلام جلوی خوشی را نگرفته اسلام دین عبوس نیست، این دین مال عصر حجر است، این دین مال سابق است، در امروزه دیگر این حرفها نیست، امروزه این مسائل ...، هان؟

 این كارها را انجام می‌دهیم، بله، این كارها اشكالی ندارد، ولی بالأخره یك فردایی هم می‌آید، بله، روایاتی كه راجع به معراج دارد كه پیغمبر فرمودند من در معراج دیدم‌

 زنهایی را كه از موهایشان آویزان شده بودند، من دیدم كه از بوی تعفن آنها تمام جهنم در عذاب است ... اینها مال كی است؟ اینها همه مال ما هستند، اینها هم هست، هر چند ممكن است بگوییم این روایات صحت ندارد و سند ندارد و هر چه كه ما می‌خواهیم آن درست است! كه حالا راجع به آن قضیه هم یك بحثی داریم كم‌كم، كم‌كم مسائل را باز می‌كنیم. حضرت به امام مجتبی علیه‌السّلام می‌فرماید

 وانْ شِئْتَ‌

 و یا

 وَ انْ تقدر ان لا یعرفن غیرک فافعل‌

 ، اگر می‌توانی كاری انجام بدهی كه زن تو و همسر تو غیر تو را نشناسد و غیر تو را نبیند ... این چه كلامی است؟ كلامی است كه از دهان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بیرون آمده است و منطبق است با همان كلامی كه از دهان همسر او حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها بیرون آمد كه آن حضرت در جواب رسول خدا كه سوال كرد بهترین زنان عالم كیست؟ حضرت فرمود بهترین زنان عالم آن زنی است كه نه مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند.

 این روایتها همه دروغ است، این روایتها هیچكدام سند ندارد، بله، خیلی جرأت می‌خواهد، خیلی انسان جرأت می‌خواهد و بیاید و با دم شیربازی كند، گفت دم شیر است به بازی نگیر، بیاید با كلام حضرت زهرا بازی كند، بیاید با كلام امیرالمؤمنین بخواهد بازی كند و خیلی جرأت می‌خواهد. آن وقت خودتان هم دیگر می‌بینید كه چه شده و چه خواهد شد. این حرفها شوخی نیست، همینطور ما مسائل را ندیده بگیریم و برویم و به وقایع نگاه نكنیم،

 چشم ببندیم و عالم همینطور بماند، نخیر، اینطور نمی‌ماند، اینهم یكجا.

 جای دیگری كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام (من نمیدانم چرا فقط امیرالمؤمنین اینها را می‌گفته‌اند، خب لابد طبق مقتضای وضعیت و حكومت، طبعاً حكومت دست آن حضرت بود، حضرت خلاصه گوشه‌ای از حقایق و مسائل را حضرت بیان كرده) جای دیگر حضرت می‌فرماید

 اعلموا ان النساء عَى عَى و عَورَة و اما عَیهُنَ فَاسکتُوهُّنَ بِالسُّکوتِ وَ امّا عَورَتُهُنَّ فَاسکنُوهُّنَ بِالبُیوتِ.

 زنان كوته فكرند و كوته اندیش، عی به معنای كوته فكری است كسی كه فكرش و قدرت فهمش نمی‌تواند آنطور كه باید و شاید ... البته همانطور كه عرض كردم راجع به اینها مطالبی باز خواهد شد كه انشاءاللَه رفع ابهام و رفع اجمال به نحوی كه طبق آنچه كه از بزرگان در این زمینه شنیده شده و افرادی كه متصل به منبع و سرچشمه وحی هستند و در این زمینه تفسیر و توضیح داده اند انشاءاللَه برای دوستان و برای رفقا رشن می‌شود.

 حضرت می‌فرمایند زنان كوته فكر هستند و رأی آنها ناقص است و عورةً (عورت به چیزی گفته می‌شود كه باید او را حفظ كرد و از دستبرد اجانب محفوظ داشت) فلذا هیچگاه با آنها به مجادله و ردّ و بدل سخن مپردازید. زیرا سخن به درازا می‌كشد و به نتیجه نخواهید رسید. امتحان نكردید؟ (مزاح) خب انشاءاللَه خانمها از ما ناراحت نمی‌شوند ما شوخی می‌كنیم و بعد دوباره درست می‌كنیم قضیه را به یك نحوی كه انشاءاللَه مرضی طرفین‌

 باشد. آخر می‌گویند گاهی شما جانب یك عده را می‌گیرید و نمی‌دانم مراعات نمی‌كنید و ... نه، ما جانب هر دوتا را داریم.

 و اما عورت بودن آنها، باید در منازل اسكان بدهید، از منازل نباید بیرون آورده بشوند، به خیابانها نباید كشیده بشوند در مرآی و معرض چشمهای هوسران مردان نباید قرار بگیرند، این كلمات كیست؟ كلمات امیرالمؤمنین است بنده نگفتم، اینهم یكی از آن موارد. یكی از آن مواردی كه، تا آنجا كه بخاطر دارم، من فرصت نكردم به نهج‌البلاغه مراجعه كنم تا آنجائیكه حافظه‌ام اجازه می‌دهد انشاءاللَه در جلسات بعد شاید بیشتر راجع به این مسأله صحبت بشود، یكی از آن موارد می‌فرماید

 اعلموا انّ النساء نواقص العقول و نواقص الحظوظ و نواقص الایمان‌

 ، ای مردم، زنان دارای سه ویژگی هستند یكی اینكه عقل آنها ناقص است و دارای ضعف عقل هستند و دیگر حظ و نصیب آنها ناقص است و سوم اینكه ایمان آنها ناقص است. كه این جمله نواقص العقول و نواقص الحظوظ و نواقص الایمان، از سایر عبارات و مواردی كه حضرت در نهج‌البلاغه ذكر كردند تندتر و سؤال برانگیزتر است و همین موجب شده است اظهار نظر بزرگان و افرادی كه به دنبال بیان و تفسیر عبارات هستند مطلب را بر آنها مشكل كند.

 اما آنچه را كه به نظر می‌رسد و قبل از وارد شدن در مطلب و در بحث، نسبت به این موضوع باید توجه بشود این مقدمه است. كه دین متولی‌اش كیست و صاحب دین كیست؟ متولی دین كیست؟ آیا ما متولّی دین هستیم؟ و

 بعبارت دیگر ما باید به هر كیفیتّی دین را میان مردم جا بیندازیم؟ و خود را قیم بدانیم و بیش از آنچه كه خداوند ما را مكلّف به اداء بیان و تبلیغ دین كرده است بیش از آن خود را دخیل بدانیم و پا را از حدود خود فراتر بگذاریم و بعنوان ولّی مردم و ولّی دین و قیم مردم و قیم دین خود را مطرح كنیم؟ آیا به این كیفیت است؟ یا اینكه دین صاحبش كس دیگری است، متولی دین شخصی دیگری است. آن طوری كه به دست ما رسیده و فهم ما از روایات و از ادّله و به مقتضای عقل و ادّله نقل مطلب را دریافتیم این است كه متولی دین خداست و به مصداق آیه‌ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ‌ الحجر، ٩ با تاكیدات مكرری كه در این آیه هست: ما هستیم كه ذكر را می‌فرستیم، ذكر عبارت است از بیان احكام و بیان مسائل مورد ابتلا به در ضمن آیات قرآن كریم و به شكل عمومی‌تر محتوای دین و محتوای شریعت، این را ذكر می‌گویند. در اصطلاح خاص ذكر به معنای قرآن است ولی در یك اصطلاح عام به معنای محتوای دین و حقیقت دین كه بعنوان خاتم ادیان بر رسول خدا صلی اللَه علیه و آله نازل شده است می باشد. خداوند، هم در نزول ذكر و در نگهداری آن این مسأله را به خودش نسبت داده: ما فرستادیم و خود ما هم حفظ می‌كنیم و راجع به این مسأله به نظر می‌رسد مواردی صحبت شده در جلسات گذشته حال وظیفه علماء و وظیفه اهل دین و اهل علم در قبال این مسأله چیست؟ آن وظیفه‌ای كه ما داریم، من و امثال من، آن وظیفه فقط تبلیغ رسالت است بدون هیچگونه ملاحظه و بدون هیچگونه مصلحت اندیشی دنیوی و

 احساسی، آنچه را كه خدا گفته ما باید آن را بیان كنیم‌ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَه وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَه وَ كَفى‌ بِاللَه حَسِيباً الأحزاب، ٣٩ آن كسانی كه تبلیغ رسالت الهی را می‌كنند و فقط از او می‌ترسند نه از قطع نان و قطع شخصیت و موقعیت و از دست دادن پست و مقام ...

 ترس آنها ترس از خداست، ترس از نان نیست و ترس از دست دادن شخصیت و موقعیت نیست، ترس از دست دادن محبوبیتها نیست، این محبوبیتها یك روز هست و یك روز نیست فقط از خدا می‌ترسند وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَه‌ این چیزی است كه خدا بیان كرده. وظیفه عالمان دین تبلیغ رسالت است و ملاحظه این مسأله كه در قبال چه شخصی قرار دارند، در قبال مردم و آرزوها و توقعّات مردم یا در قبال خدا و ملائكه و حساب و كتاب پس دادن به او؟ موضعشان را باید مشخص كنند این وظایف عالمان دین است. متأسّفانه چیزی كه امروزه از هر زمان دیگر اسلام به این نگرش نیاز دارد و به این طرز فكر احتیاج دارد. وَ كَفى‌ بِاللَه حَسِيباً خدا خودش كفایت می‌كند، نیاز نیست به كسی، خدا حسابرس است، مردم حسابرسند؟ نه، مردم كجا حسابرسند؟ مردم در همین دنیا یك روز می‌آیند یك روز می‌روند، یك روز با انسان رفیق هستند و یك روز بر سر یك نكته جزئی تمام رفاقت را فراموش می‌كنند، اصلًا كان لم یكن شئیا مذكورا هیچ خبری نبوده. بر سر یك مسأله جزئی كه اصلًا نه سر دارد نه ته دارد، اصلًا كأن لم یكن رفاقتی موجود بوده،

 كان لم یكن سالیان متوالی اینها با هم هم‌نشین بودند، اینها مال همین دنیاست یعنی خدا در همین دنیا به انسان نشان می‌دهد، در همین دنیا نشان می‌دهد، حالا چه برسد به روز قیامت كه طبق آیه قرآن هر كس پرونده خودش را دستش گرفته، پدر از پسر فرار می‌كند، پسر از پدر فرار می‌كند، در همین دنیا فرار می‌كنند، در همین دنیا.

 وَ كَفى‌ بِاللَه حَسِيباً خدا حسابرس است و كفایت می‌كند نیاز به كس دیگر ندارد، انسان افراد دیگر را به شهادت بطلبد، كدام افراد؟ كدام اشخاص؟ انسان باید ارتباط خودش را با خدا پاك كند. كدام شخص، انسان محتاج به كیست؟ محتاج به بنی نوع مثل خودش است؟ ابدا، قلب خودت را و رابطه خودت را با خدا صاف كن و از هیچ چیز دیگر نهراس، این كلام اوّل و آخر مرحوم پدر ما بود از هیچ چیزی نهراس. هر چه هست در همین یك جمله گیر است قضیه، رابطه خود را با خدا درست كن، كلك در این رابطه نینداز، حساب و كتاب برای خودت در این رابطه نینداز، درست بنشین فكر كن ببین چه ارتباطی داری با خدای خودت. این را كه درست كردی دیگر از هیچ چیزی مهراس. هر چیز دیگری می‌خواهد باشد بارها ایشان به من فرمودند ... قُلِ اللَه ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ‌ الأنعام، ٩١ بگو خدا، بگو خدایا یعنی همین یعنی در هر مسأله خدا را در نظر بیاور، واقعاً خدا را در نظر بیاور، شوخی نكن با خودت، خودت را گول نزن، ... قُلِ اللَه ثُمَّ ذَرْهُمْ ... بعد همه را بگذار كنار حالا به اعتقاد من جبرئیل را هم بگذار كنار،

 میكائیل را هم بگذار كنار، هر كه هست بگذار كنار، قل اللَه! خدا را بگیر و ماسوی اللَه را رها كن. البته خب معنای كلام یعنی اهل دنیا و اهل كثرات منظور این است، همه اهل كثرات را بگذار كنار آن وقت ببین چقدر دیگر راحت می‌شود. راحت، بیخیال همه چیز، این معنای بیخیالی به معنای از دست دادن قوانین و مراعات با ضوابط نیست ها، عدم مراعات ضوابط نه، یعنی در نفس دیگر دغدغه نداری، آی این حرف را می‌زنم بعد چه می‌شود؟ آی این حرف را می‌زنم به كی بَر می‌خورد؟ آی این حرف را می‌زنم فلان شخص خوشش می‌آید یا نه؟ در این مجلس این را بگم چون فلان شخص هست در این مجلس این را نگم چون فلان شخص است‌ ... قُلِ اللَه ثُمَّ ذَرْهُمْ ... همه را دیگر ول كن چرا؟ چون اصل را گرفتی.

 این موقعیت، موقعیت اهل علم باید باشد، اهل علم باید فقط مسأله قل اللَه در نظرشان باشد نه مسائل دیگر، نه مسائل سیاسی دیگر، نه مسائل جوانب دیگر، نه منافع دیگر نه قضایای دیگر، آن وقت خواهیم دید كه در قضاوتها چرخش كلی پیدا می‌شود در دیدگاهها صد و هشتاد درجه اختلاف پیدا می‌شود، تمام این اختلافها همه تبدیل به اتفاق می‌شود، همه این اختلافات برای چه آمده؟ برای اینكه همه ما چه از امثال ما و چه از غیر امثال ما همه ما آمدیم آن ثمّ ذرهم را چسبیدیم و قل اللَه را ول كردیم: ذر اللَه ثمّ دع كلّ سایر مسائل سایر اشیاء خدا را ول كن و بقیه را بگیر! این نقد است! خدا نسیه است! همینطور كه عمرسعد می‌گفت گندم ری نقد است و شفاعت جدّ تو نسیه است. اینجوری بود دیگر، اول احمق، احمق‌

 اینطوری آمد جواب امام حسین را داد: گندم ری نقد است، من نقد را كه ول نمی‌كنم. حالا احمق نمی‌دانست حضرت دارد می‌بیند وقتی كه تو می‌روی آن نامه به ابن‌زیاد نشان می‌دهی پاره می‌كند و می‌ریزد جلو تو، حضرت دارد می‌بیند و او نمی‌بیند.

 لذا حضرت هم به او می‌گوید خدا از گندم ری نصیبت نمی‌كند، حالا بفرما، حالا كدام نقد بود؟ حالا اصحاب سیدالشّهدا نقد را گرفتند یا عمرسعد؟ كی می داند قبر عمرسعد كجاست؟ كسی خبر دارد؟ جایگاهش را كه همه می‌دانیم كجاست، خیلی جای گرم و خوب، بسیار جای حسابی گرم و مناسب. ولی اصحاب سیدالشّهدا كجا، حالا كی به نقد رسیده كی به نسیه؟ قل اللَه این مسأله، مسأله مهمی است باید خدا را بگیری ثمّ ذرهم بقیه را ول كنی، دعهم ولشون كن، متأسفانه در این مسأله كه مسأله رعایت موازین و رعایت حقایق و بیان حقایق است قصورها و تقصیرهایی سر زده و مشاهده شده، بعضیها خیال می‌كنند قیم دین هستند و باید از دین در تمام مواضع و به هر نحوی كه باید دفاع كنند تا دل چند نفر بدست بیاید، بدست نمی‌آید به جهنم كه به دست نمی‌آید، آیا انسان می‌تواند یك حقیقت را برای جلب یك عده افرادی كه با تخیلات و تصوّرات خودشان زندگی می‌كنند رها كند؟ آیا انسان می‌تواند كلام الهی را و كلام امام معصوم را برای اینكه چند نفر خوششان بیاید رها كند؟ می‌تواند ول كند؟ چطور ممكن است ما برای دلخوش بودن مردم بیاییم دین جعل كنیم؟

 در یك جا می‌خواندم یكی از علماء در زمان سابق آمده بود برای سوره‌های قرآن روایت‌

 جعل كرده بود برای سوره‌های قرآن: كسی كه سوره نحل بخواند نمی‌دانم خدا به او چه می‌دهد، در دنیا چه می‌دهد و در آخرت چه می‌دهد، حور و قصور و كذا و كذا كسی كه سوره نمی‌دانم دخان را بخواند، یس را بخواند برای هم كدام از سوره‌های قرآن آمده بود موارد بسیار زیادی از ثواب و از اجر و از نعمتها و به دروغ آمده بود روایت جعل كرده بود یكی از علما دید گفت این حرفها چیست؟ اینها را شما از كجا درآوردید؟ گفت من دیدم مردم كم قرآن می‌خوانند آمدم این روایات را درست كردم كه اینها میل پیدا كنند به قرآن. این می‌شود چی؟ این می‌شود كاسه داغتر از آش، این می‌شود فضولی در كار متولّی و صاحب دین، بتوچه مربوط است كه مردم قرآن می‌خوانند؟ صد سال می‌خواهم نخوانند، تو چه كار داری، تو باید بیایی دروغ جعل كنی، تو باید بیایی روایت به دروغ جعل كنی كه مردم قرآن بخوانند؟ صد سال می‌خواهم نخوانند، همانی كه هست به مردم بگو، همانی كه هست به مردم بگو، هر كه می‌خواهد قرآن بخواند هر كه نمی‌خواهد صد سال نخواند پس خدا جهنم را برای كی درست كرده؟ غصّه كی را می‌خوری؟ غصه كی را می‌خواهی بخوری؟ جهنم مال همین هاست، جهنم مال همین افرادی كه چشم و گوششان را می‌بندند و اگر هزار تا روایت هم درست كنی ترتیب اثر نمی‌دهند.

 آنچه كه ما وظیفه داریم دنباله رو همان چیزی است كه خدا برای رسولش تعیین كرده. لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ‌ النمل، ٨٠ ای رسول ما تو نمی‌توانی به آدم كر حرف را فرو كنی به كلّه‌اش، كَر، كر

 است نمی‌فهمد. آدم كر، نه اینكه پرده صماخش پاره باشد، منظور آدمی است كه چشم و گوش دلش را به روی حقایق بسته و نمی‌خواهد بفهمد. كلام من اثرش بیشتر است یا كلام رسول خدا؟ آیا كلام رسول خدا اثر كرد إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى‌ وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ‌ النمل، ٨٠ وَ ما أَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ‌ النمل، ٨١ تو نمی‌توانی هدایت كنی افراد كور را و اینها را به شاهراه هدایت راهنمایی كنی، كورند چشمشان را بسته اند، هی رسول خدا می‌گوید راه این است می‌گوید كجاست؟ چشمشان بسته است، هی با پرده می‌پوشاند: این را ما نمی‌فهمیم! خب نباید هم بفهمی نفهم، هزار سال هم نمی‌فهمی، اصلًا كی گفته تو می‌فهمی؟

 شنیدم یكنفر از افراد وقتی كه به این آیه رسیده بود كه‌ الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ النساء، ٣٤ خبر موثق دارم (در آن مجلس حضور داشت) وقتی كه رسید مردان بر زنان قیمومیت دارند گفته بود ما معنای این آیه را نمی‌فهمیم، نمی‌فهمی؟ خب بله كه نمی‌فهمی، تو نباید هم بفهمی، تو چی‌چی را می‌فهمی؟ تو همه قرآن را فهمیدی فقط همین یك آیه را نفهمیدی؟ شخصی نقل می‌كرد می‌گفت از یكی ازكشورهای اروپایی آمده بودم، دوستانی در آنجا ملاقات كردم كه گفتند سابق یكنفر از اهل علم در یكی از آنها وجود داشته، مسجد داشته و كذا یك شب در مجلسی وقتی كه از این آیه از او سؤال كرده بودند (آن شخص دیگر فوت كرده) وقتی كه از این آیه از او سؤال كردند گفته بود آنچه را كه ما از اسلام فهمیده ایم تساوی حقوق زن و مرد است! این‌

 آیه را ما نمی‌فهمیم! اگر اسمش را بیاورم همه شنیده اید، همه می‌شناسید. این یكنفر می‌آید بعنوان مسخره می گوید: نمی‌فهمیم! یعنی چی؟ یعنی قبول نداریم دیگر و الّا خب معلوم است الرّجال یعنی مردان، مرد هم كه مشخص است به كی می‌گویند قَوّاموُن یعنی قائمند، قیمومیت دارند، ولایت دارند. النساء هم كه مشخص هستند پس بنابراین‌ الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ را نمی‌فهمیم یعنی چه؟ یعنی مسخره، یعنی قبول نداریم، یعنی ما این آیه را از قرآن حذف می‌كنیم. آن وقت ما زمام كار را به این افراد می‌دهیم!! این شخص می‌آید می‌گوید ما الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ را نمی‌فهمیم، درست شد؟ انسان باید چه كند؟

 یا اینكه فرض بكنید كه فردی می‌آید و می‌خواهد در وهله اول این عبارات را اصلًا بطور كلی از آن معنای حقیقی خودش حذف كند. من در یكجا دیدم در یك كتابی، این مطالب را كه من تذكر می‌دهم چون نسبت به آن نظر دارم تا اینكه مسأله جا بیفتد و روشن بشود كه قضیه چگونه است. تمام آنچه را كه در نهج‌البلاغه است همه درست است همه را می‌آییم بالای منبر نقل می‌كنیم همه را می‌آییم برای افراد نقل می‌كنیم نامه حضرت را به مالك اشتر را می‌آییم می‌خوانیم، این عین عبارت حضرت است، فقط به اینجا كه می‌رسیم اینها از نهج‌البلاغه نیست اینها را اضافه كردند به نهج‌البلاغه!! آخر بی شرمی‌هم حدّی دارد، یكمقداری هم باید خجالت كشید. و یا اینكه بیاییم و بطور كلّی جوری تحریف كنیم و كلام‌

 امام علیه‌السّلام را بیاییم برگردانیم، اگر امیرالمؤمنین حاضر بود از ایشان خجالت نمی‌كشیدی؟ حضرت آمده گفته‌

 النّساء نَواقِصُ العُقُولْ‌

 زنان عقلشان كم است. آن وقت عقل را ما می‌آییم توجیه می‌كنیم، چه می‌گوییم؟ می‌گوییم منظور از عقل، نه عقل است، كجا گفته عقل زنان نواقص العقول! عقل زن حتّی بیشتر از عقل مرد است! این حرفها یعنی چه؟ مثل اینكه اینها از مرد بودن خودشان هم خجالت كشیده اند! یا اینكه در خلقت اینها یك اشتباهی رخ داده كه اینها ظاهراً مایل نیستند مرد بمانند و تمایل به زنانگی مثل اینكه در این گونه افراد خیلی غلبه دارد.

 می گویند منظور از نقص عقل نسیان است، حافظه است، قوه حافظه است.

 النساء نواقص العقول‌

 ، یعنی زنان حافظه‌شان كمتر از مرد است. اتفاقاً به اعتقاد من كمتر نیست زنها حافظه‌شان یا مثل مرد یا بیشتر است. بخاطر اینكه خیلی ارتباط با مسائل و اینها ندارند، از نقطه نظر حفظ اتفاقاً زنها حافظه‌شان خوب است یعنی مثل مردها می‌مانند تفاوتی ندارند در اینجا.

 به چه دلیل می گویید؟ به این آیه استدلال می‌كنند، آیه‌ای را قرینه می‌گیرند به قرینه باطل برای اینكه منظور از عقل در النساء نواقص العقول، قوه حافظه و قوه ذاكره است. در یك آیه داریم‌ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ‌ البقرة، ٢٨٢ در باب قضایا و در باب محاكمات آیه می‌فرماید برای مسائل دو شاهد از مردان باید بیاورید اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ‌ اگر مرد نبودند

 رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ اگر مرد نبود یك مرد و دو زن یعنی دو زن معادل با یك مرد است اینكه دیگر روایت نیست. این طبق آیه قرآن است بعد از این چه می‌فرماید أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى‌ چرا ما می‌گوییم دو زن با یك مرد، برای اینكه اگر یك زن دچار گمراهی شد آن دیگری او را به تذكر بیاورد و او را متذكر بشود: نه، اینجوری بود، وقتی كه ما داشتیم فرض كنید این قضیه را می‌دیدیم این حرف را به او زد ... متوجهّش بكند، متذّكرش بكند تا اینكه شهادت راست بدهد و اشتباه نكند. آن وقت این آقا می‌گوید كه در اینجا معنای أن تضّل معنای نسئ است یعنی اگر فراموش كرد، اگر فراموش كرد یك زن دیگر فتذكّر! خب مگر خدا لال بود بگوید فَنسِی؟ ان تنسی احدهما فتذكر؟ چرا گفته فتضلّ؟ در كجای قرآن ضلالت به معنای نسیان است؟ این همه آیات ما در قرآن داریم‌ ... يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ‌ النساء، ٤٤ یعنی یشترون النسیان؟ فراموشی؟ اینقدر باید آدم از خدا بیخبر باشد؟ علاوه بر این در یكجا خود آیه ضلالت را مقابل نسیان قرار داده، قالَ فَما بالُ الْقُرُونِ الْأُولى‌ طه، ٥١ فرعون به حضرت موسی می‌گوید تكلیف آن افرادی كه در قرون اولی بودند چیست؟ راجع به هدایت‌ قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي فِي كِتابٍ لا يَضِلُّ رَبِّي وَ لا يَنْسى‌ طه، ٥٢ علمش پیش خداست ما نمی‌دانیم پروردگار من نه گمراه می‌شود و نه فراموش می‌كند، ضلالت در مقابل نسیان در اینجا آمده است.

 آن وقت این آقا آمده در اینجا ضلالت را به معنای نسیان گرفته و گفته اگر یكی فراموش كرد آن یكی بگوید! اولًا حافظه زن، معلوم نیست از حافظه مرد كمتر باشد، ثانیاً چرا تحریف در عبارت می كنید؟ كجا لفظ ضلالت معنای نسیان است؟ تضلّ یعنی گمراهی، اگر یك زن در مقام ادای شهادت گمراه شد، بواسطه بعضی از مسائل بواسطه غلبه احساسات، بواسطه در نیافتن درست واقعه، فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى‌ آن یكی بیاید تذكر بدهد این معنا درست است.

 آن وقت ما می‌آییم كلام صریح امیرالمؤمنین را با توجیه پوچ و دروغ و باطل موّجه جلو می‌دهیم كه یك مشت از ما خوششان بیاید. صد سال خوششان نیاید، كی گفته خوششان بیاد؟ آقا امیرالمؤمنین گفته نواقص العقول چرا این در و آن در دارید می‌زنید؟ چرا دروغ داری می‌گویی؟ چرا آیه قرآن را داری تحریف می‌كنید؟ برای كی؟

 یادم می‌آید در همان اوایل انقلاب در روزنامه اطّلاعات این وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به امام حسن در حاضرین را معنا می‌كردند و شرح می‌كردند. مرحوم آقا در آن موقع بواسطه بعضی از مسائل روزنامه‌ها را می‌گرفتند كه الآن هم موجود است. آن وقت این آقای نویسنده كلام امیرالمؤمنین را ترجمه كرده تا رسیده به این فقرات‌

 وَ ان شئِتَ ان لایعرفنَ غَیرَک فَافعَل‌

 ، اگر می‌توانی كار بكنی كه غیر تو را نشناسند انجام بده. برداشته این عبارت را حذف كرده رفته سرِ عبارتهای بعدی. این می‌شود چی؟ این میشود سانسور، سانسور در كلام كی؟ در كلام‌

 امیرالمؤمنین. این حرفها امروز نمی‌خورد، جامعه امروز این حرفها را بر نمی‌تابد، جامعه امروز این مطالب را نمی‌گیرد! نمی‌گیرد كه نگیرد، مگر شما قیم جامعه هستید؟ شما كلام امیرالمؤمنین را در اینجا دارید حذف می‌كنید، سانسور دارید می‌كنید، برای كی؟ برای جامعه، آن علی دلش برای جامعه بیشتر می‌سوزد یا تو؟ چرا نباید واقعیت را گفت؟ چرا نباید حقیقت را گفت؟ باید حقیقت را درست فهمید و آنگاه گفت.

 بله هر كسی نمی‌تواند بیاید بگوید آشوب درست می‌كند، خلاف می‌كند، مطالب را خلاف بیان می‌كند. انشاءاللَه به حول و قوه الهی وقتی كه ما آمدیم این عبارتها را بیان كردیم برای مطالبی كه مد نظر داریم خواهید فهمید كه كلام امیرالمؤمنین كلام واقعی است و اصلا نه جای رنجش است و نه جای ملالی است و نه كسی بدش می‌آید. یك مسأله واقعی است و یك مسأله درست است. یعنی نحوه بیان و نحوه تبیین و تفسیر یك واقعیت اگر آنطور كه هست انجام بشود كسی ناراحت نمی‌شود، و نباید ناراحت بشود. ما همینطور یك نواقص العقولی می‌گوییم و می‌گوییم این خیلی حرف زشتی است! چطور ممكن است انسان به زنها بگوید نواقص العقول؟ اما اگر با توجه به قرائن و با توجه با آن مسائلی كه در حول و حوش قضیه است بیاید و مطلب روشن بشود، خود زنها هم اعتراف می‌كنند كه مطلب همین‌طور است و هیچ اشكالی هم وارد نمی‌شود، اصلًا اشكالی هم وارد نمی‌شود تا اینكه بخواهد كسی ناراحت بشود و این یكی از بدترین آفتهایی است كه انسان این را انجام می‌دهد. متاسفانه جامعه ما مبتلای به یك همچنین آفتی است: آنچه را كه به مصالح می‌بیند ولو در هر ظرفیتی، می‌خواهد

 همان را انجام بدهد، كاری به واقع ندارد كه واقع چیست، ما هزاری بیاییم كلام امیرالمؤمنین را عوض كنیم واقعیت را هم می‌توانیم عوض كنیم؟ واقعیت را هم می‌توانیم عوض كنیم یا نه؟

 خود بنده، خود بنده با همین چشمهای خودم دیدم كه مسئول دادگاه خانواده داشت برای افراد بیان می‌كرد خب محل رفت و آمد بود، می‌گفت هفتاد درصد تقاضاهایی كه برای طلاق می‌آید به دادگاه از جانب خانمهاست و سی درصد از جانب مردهاست و ایشان كاری كه می‌كرد و كار خیلی خوبی هم بود و باید هم اینطور باشد می‌گفت ما این را ترتیب اثر نمی‌دادیم، افراد را می فرستادیم: حالا بروید یكماه دیگر بیایید، نمی‌دانم الآن دفتر پر است، سرمان شلوغ است، نمی‌دانم باید بررسی بشود، خب اینها می‌رفتند در این یكماه هم همه قضایا حل می‌شد، مشكلات هم حل می‌شد.

 می‌گفت از این هفتاد درصد، شصت درصد تقاضایشان را پس می‌گرفتند از آن سی درصد هم كه مردها بودند بیست درصدشان پس می‌گرفتند. یعنی با زبان بی زبانی داشت به مخاطبینش می‌گفت كه شما نگاه كنید درصد تقاضا ... خب بالأخره در زندگی هم مرد است هم زن است دیگر، فقط زن تنها كه نیست، خب مرد هم هست، هر دو بچه دارند هر دو هم گرفتاری دارند، ولی صحبت در این است كه مسأله تحمّل، مسأله قضاوت، مسأله بینش، مسأله برخورد، برخورد با قضیه چطور است؟ هفتاد درصد از جانب خانم‌ها و سی درصد از جانب مردها هست.

 خب همین كلام امیرالمؤمنین است دیگر، این هم همین را می‌گوید، خب كار صحیح و پسندیده هم همین است، دیگر نباید ترتیب اثر داد، بالأخره مسائل اختلاف است، این عصبانی می‌شود، آن عصبانی می‌شود، خب عصبانیت هم كه هست، انسان كه در همه احوال یكسان نیست، دارای مسائل مختلف است، یكدفعه به تیپ همدیگر می‌زنند، این می‌گوید برو پی كارت، آن هم می‌گوید تو برو پی كارت ... به همین راحتی كه نمی‌شود، باید اینها را سنجید و باید بررسی كرد و هر چیزی را در جایگاه خودش قرار داد اینجاست كه اسلام گفته است‌

 الطّلاقُ بَیدِ مَنْ اخَذَ بالسّاقْ‌[[1]](#footnote-1)

 طلاق در دست مردان باید باشد برای این است. حالا ما هی قانون وضع كنیم اگر اینطور شد طلاق بدست زن است ... تمام اینها خلاف شرع است. اگر آن طور بشود زن باید طلاق بدهد، اگر اینجور باشد زن ...،

 طلاق باید بدست مرد باشد، بله در موقع طلاق مرد می‌تواند وكالت به زن بدهد، آن یك حرف دیگری است. اما اگر انسان اختیار طلاق را اوّل از مرد بگیرد و بعد به زن عطا كند و مرد را در اینجا مسلوب الاختیار بكند این با قوانین و با قوانین شرعی منافات دارد. پیغمبر فرمودند طلاق بدست مرد است برای چه؟ برای همین، همین آقا، همین آقای مسئول، خودش دارد می‌گوید، می‌گوید هفتاد درصد. حالا اگر

 قرار باشه كه زن هم بیاید طلاق بدهد، خب هیچی دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. سنگ دیگر روی سنگ بند نمی‌شود، جدّی است این مسأله، واقعیت است. یعنی یك واقعیتی است كه قدرت و تحمّل مرد نسبت به قضایا بسیار بیشتر از زن است، خب زن لطیف است، وضعیتش، ظرفیتش، موقعیتش یكجور اقتضا می‌كند، قضاوتهایی كه می‌كند و این قضاوتها را اگر بخواهد به مرد تحمیل كند دیگر او را مرد نمی‌گویند، او را زن می‌گویند، زن به او بگوید با این رفت و آمد بكن، با او رفت و آمد نكن، اینجا برو اینجا نرو و مرد هم بیاید اطاعت كند، خب این یك واقعیتی است كه انسان می‌بیند كه در مورد مسائل و در مورد قضایا مرد اختیار خودش را بردارد به زن بسپرد، معلوم است چه خواهد شد.

 البتّه در اینكه بعضی از زنها از نقطه نظر فكری قوی تر از مرد هستند در این شكّی نیست. بله در هر عامّی ممكن است استثنایی وجود داشته باشد، ولی حكم براساس اغلبیت رفته است. ممكن است بعضی از مردها، از نقطه نظر سطح فكری با زنهای خودشان هم طراز نباشند خب این یك چیزی است كه ما این را احساس می‌كنیم و در ارتباطات خودمان به اینها هم می‌رسیم و در مورد قضاوتها می‌بینیم كه زن مرد را هدایت می‌كند، راهنمایی می‌كند. اینها واقعیتی است. بحث ما بحث كلی و غالبی است نه بحث در موارد جزئیه و در موارد استثناء.

 همین زهیربن‌قین، مگر عیالش او را به امام حسین راهنمایی نكرد؟ خودش نمی‌خواست برود، خودش مردّد بود، عیالش او را ترغیب كرد دیگر، پس‌

 عیالش در آن موقع بر او غلبه داشت. عیالش در آن موقع بر او ترجیح داشت، زهیر را او راه انداخت و او را بهشتی كرد، و نظایر این مسأله خیلی داریم. اینها موارد جدای از بحث كلی و آن بحث اغلبیتی است كه بر آن مبنا احكام و تكالیف شرعی مترتّب می‌شود و این مسأله متأسفانه بسیار مسأله زشتی است كه انسان بخاطر بعضی از ملاحظات بیاید و آن واقعیات را نادیده بگیرد.

 مرحوم آقا خیلی از این قضیه ناراحت بودند آن زمان، من یادم است در مسجد قائم، راجع به چه قضیه‌ای بود نمی‌دانم صحبت می‌كردند در همان اوایل انقلاب، این مسأله را آمدند مطرح كردند كه بیایید ببینید در روزنامه اطّلاعات این وصیت را این مترجم آمده ترجمه كرده و به اینجا كه رسیده این را حذف كرده بعد رفته سراغ عبارات و فقرات دیگر، خب تو قیم دین هستی یا علی قیم دین است؟ امروزه بدشان می‌آید! شما می‌خواهید علی را مقدّس كنید؟ علی نیاز به تقدّس ندارد، علی خودش مقدّس است، شما می‌خواهید علی را برای مردم بزك كنید؟ به اعتقاد خودتان آن موارد را حذف و زوائدش را بیندازید، یك علی خوب و قشنگی كه با همه بخواهد بخواند و به ساز همه این علی بخواهد مسائل را در اختیار قرار بدهد و به هر آهنگی بخواهد علی مطلب در میان بگذارد. آن دیگر علی نیست آن دیگر می‌شود یك هنرپیشه كه برای هر سناریویی خود را مطابق با آن جلوه می‌دهد. علی دیگر هنرپیشه و در صحنه بازیكن است.

 علی آن كسی است كه واقعیت را می‌گوید، حقیقت را می‌گوید هر كه می‌خواهد این واقعیت را بپذیرد هر كه نمی خواهد نپذیرد. وظیفه‌

 امیرالمؤمنین این نیست، وظیفه امیرالمؤمنین بیان واقع و رسیدن به آن واقع است و این مسأله متأسفانه وجود دارد كه ما برای بیان حقایق نمی‌توانیم شفاف و آن طور كه باید و شاید آنچه را كه هست به مردم ابلاغ كنیم. یك مقداری را می‌گوییم، یك مقداری را نمی‌گوییم، مطابق با دلخواه بیان می‌كنیم و راجع به این مسأله مطلب خیلی زیاد است، خیلی مسأله زیاد است، خیلی مطلب زیاد است.

 یادم هست خود حقیر بعد از فوت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در مشهد مشرّف بودم، یكی از روزنامه‌های خراسان آمدند برای اینكه از ما یك مقاله‌ای بگیرند، همه احاله دادند به ما، وقتی كه آمدند پیش ما، ما نتوانستیم به ملاحظاتی، به واسطه همین مسائل و اینها نتوانستیم و عذر خواهی كردیم كه وقت نداریم و فرصت نداریم، گفتند ولو مختصر هر چه گفتیم قبول نكردند، بعد من اقرار گرفتم از آن شخص به یك شرط من یك مقاله می‌نویسم كه یك كلمه آن را كم یا زیاد نكنید، یك كلمه را كم زیاد نكنید، گفتند بسیار خب ما این تضمین را به شما می‌دهیم، من در ضمن آن مقاله نوشتم مرحوم آقا رضوان اللَه علیه همراه و همگام با رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت اللَه خمینی سنه ٤٢ انقلاب را رهنمود و راهنمایی می‌كردند، عبارت همگام را من آوردم و خودش این یك داستانی دارد و خب واقعیت هم همینطور بوده است.

 بعد وقتی كه آن مقاله منتشر شد دیدم علاوه بر اینكه سانسور كردند بلكه تحریف كردند، نوشتند بدنبال و با تبعیت رهبر انقلاب حضرت كذا و آن وقت لفظ امام را هم آورده بودند،

 ایشان این كار را كرده بودند ... آیا این حرام نیست؟ شما به من قول دادید، من كه خودم مقاله ندادم، استنكاف هم كردم و شما اصرار كردید و از منزل ما بیرون نرفتید و گفتید تا ندهید ما نمی‌رویم، بعد من از شما شرط گرفتم كه یك لغت كم و زیاد نشود، شما نه تنها آن را نیاوردید بلكه آمدید در عبارت من تصرّف كردید، این جایز است؟ این اسلام است؟ چرا باید اینطور باشد مسأله؟ این یك آفتی است كه متأسفانه دامن ما را گرفته، ما در امروز نیاز به رك گویی و صراحت داریم، جامعه ما در امروز نیاز به صداقت دارد. آن چه را كه ناب و خالص از روّاد دین و سوّاق به سوی سُبُل سلام و ائمه هدی و منابع و مدارك است باید آن را بیان بكند، از خودش كم و زیاد نباید بكند، نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه همین اختلافات، همین تضّادها، همین تناقضاتی كه داریم می‌بینیم، گفت از ماست كه بر ماست.

 اگر ما بیاییم صریح را بیان كنیم: آقا! امام علیه‌السّلام این را فرموده و این مسأله را بیان كرده و دیگر به ما مربوط نیست. ارث زن نصف ارث مرد است طبق آیه صریح قرآن، حالا بیاییم بخاطر اینكه نگویند فلان و به خاطر ملل و به خاطر حقوق بشر و به خاطر چندتا خوش آمدن، به خاطر اینكه نگویند اسلام این طور است، به خاطر اینكه نگویند اسلام آن طور است، بیاییم فتوی بدهیم بر این كه ارث مساوی است، خب مخالفت با صریح آیه قرآن كردیم، قصاص و دیه زن نصف دیه مرد است چرا؟ خدا می‌داند، به من چه مربوط؟ به من چه ارتباطی دارد؟ قبول نمی‌كنی نكن، نكن، كی گفته قبول كنی؟ كی گفته قبول كنی؟ اگر

 قرار بر این باشد كه دین را ...، آیه قرآن را كه ما نمی‌توانیم كنار بگذاریم، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ‌ النساء، ١١ را كه نمی‌توانیم كنار بگذاریم، یا اینكه این آیه مال آن زمان است و از این زمان به بعد دیگر باید آیات عوض بشود! قرائتها باید عوض بشود! نگرشها باید عوض بشود! دیگر زمانه اینطور شده، چیه آقا؟ این حرفها چیست؟ چند نفر عرق خورِ بی مغزِ نفهمِ همه كاره از آن طرف دنیا بیایند برای ما تصمیم بگیرند و ما بخاطر خوش رقصی و بخاطر جلب توجّه آنها بیاییم دست از اصول و منابع خودمان، منابع متقن بخواهیم برداریم؟ نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش خسر الدنیا و الاخره، آخرت كه معلوم است، دنیایمان هم همین خواهد شد و بهتر از این هم خواهید دید كه خواهد شد! برای چه؟ آقا جان حكم اسلام را، حكم خدا را بیان كن پیغمبر اینطور گفته، همین، تمام هر كس می‌خواهد خوشش بیاید هر كه می‌خواهد خوشش نیاید، صد سال خوشش نیاید.

 ٢٣ سال آمد مردم را هدایت كرد، چند نفر باقی ماندند؟ سه نفر باقی ماندند، چرا روز عید غدیر را بوجود آورد؟ چرا نیامد بخاطر خوشحالی و دلخوش‌كُنك مردم بگوید مردم بلند شوید انتخابات كنید! دمكراسی! هر كه را می‌خواهید هر كسی كه می‌خواهید انتخاب كنید! این كه بهتر بود، چرا پیغمبر نیامد بخاطر دلخوشی مردم آنكه سنش بیشتر بود آنكه ریشش درازتر و سفیدتر بود، آنكه در میان مردم موّجه‌تر بود آن را به مردم معرفی كند؟ چرا؟ چون پیغمبر ترس از فردایش را داشت‌ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما

 بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ‌ المائدة، ٦٧ پشت سرش بود كه اگر این كار را انجام ندهی كأن تو اصلًا رسول نبوده ای، تو كاری انجام ندادی، خدا شوخی ندارد، با پیغمبرش هم شوخی ندارد، با هیچكس شوخی ندارد، لذا پیغمبر با توجه به اینكه می‌دانست، خب پیغمبر چند مرتبه در زمان حیاتش خبر از ما بعد دادند، چند مرتبه در موارد مختلف گفت‌

 فَانَّکمْ لاتَعْلَموُنَ ما تَفْعَلوُنَ بَعدى‌

 نمی دانید كه بعد از من چه خواهید كرد، می‌دانست دیگر، چند مرتبه آمد گفت، خبر داشت، ولی با تمام اینها آنكه پیغمبر بود مسئول است، من مكلّف هستم، وظیفه‌ام را انجام بدهم، ای مردم این علی خلیفه است، غیر از این هم بنده نمی‌شناسم، عمل كردید خودتان نجات پیدا كردید، عمل نكردید خاك بر سر خودتان. این حرفی بود كه پیغمبر زد، آنها هم عمل نكردند و همه رفتند، سه نفر ماندند، سلمان، ابی‌ذر و مقداد، عمار هم بعد ملحق شد، شدند چهار نفر این چهار پنج نفر ثمره تبلیغ و رسالت بیست‌وسه ساله بودند.

 آن وقت بنده بیایم برای كی دل بسوزانم؟ آن كه از پیغمبرش ٢٣ سال این كار را كرد همه رفتند دور آن ... حالا بنده بیایم برای كی دل بسوزانم؟ برای كسی كه دلش خوشش بیاید، برای افرادی كه بگویند این طور است و آن طور است، صد سال آقا اصلًا مسلمان نشو، برود كافر بشود، من قیم تو نیستم، من یك فرد طلبه‌ای هستم كه آمدم دو تا كتاب خوانده ام، به مقتضای ادلّه این را فهمیدم، همین را می آیم و می‌گویم می‌خواهی گوش بده می‌خواهی‌

 گوش نده، چه مردش، چه زنش، تفاوت نمی‌كند، هیچ تفاوتی نمی‌كند.

 اگر مرد به زن ظلم كند با سر در جهنم قرار می گیرد، هیچ رودربایستی خدا با كسی ندارد و اگر زن از تحت اطاعت شوهرش در بیاید تمام اعمالش هباء منثورا می‌شود، خدا رودربایستی ندارد و ان شاء اللَه در جلسات آینده به عدم تفاوت بین زن و مرد در مراتب ما بعد برزخ و مثال و در ملكوت اشاره خواهیم كرد كه این اختلافات همه در برزخ و مثال و ماده و عالم ناسوت است. در عوالم بالا اصلًا زن و مردی وجود ندارد، همه روح و نفس واحده هستند، اینها همه مربوط به اینجاست و عالم، عالم تربیت و عالم تجربه و بروز و ظهور و فعلیت و استعدادها و رساندن استعدادها به فعلیت كه برای هر كدام خدا طریق خاصّی قرار داده و دو نفر در یك طریق نیستند، دو تا مریض وقتی كه می‌روند دكتر، كه دكتر یك نسخه برا هر دو كه نمی‌دهد، كپی نمی‌كند. معاینه می‌كند، آقا شما باید این دوا را بخوری شما باید بری عكسبرداری كنی، عمل كنی ...، ما خیال كردیم دین زیراكس و كپی است! می‌گوییم همه یكی، ارث یكی، تقاص یكی، نمی‌دانم مساوات و برابری و همه یكی، بعد هم خیال می‌كنیم كه آمده ایم فقه نو و پویایی آوردیم.

 در حالتی كه جهل خود را به اثبات و به منصه ظهور رساندیم انشاءاللَه امیدواریم خداوند متعال چشمان ما را بینا و ما را از این ذلتها و لغزشهایی كه جز نابودی دین و بستن طریق ماست و مانع برای حركت ما و جدا افتادن از منبع تشریع و منبع وحی است ما را محفوظ بدارد.

 اللَهم صل علی محمد و ال محمد

[[2]](#footnote-2)

1. ١- حديث نبوى؛ کنز العمال، ج ٩، ص ٦٤٠، حديث ٢٧٧٧٠ و الجامع الصغير، ج ٢، ص ٧٥، و سنن الدارقطني، ج ٤، ص ٣٧، و شرح لمعه، ج ٥، ص ٣٣٢، و ج ٦، ص ٢٤ [↑](#footnote-ref-1)
2. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مکتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-2)